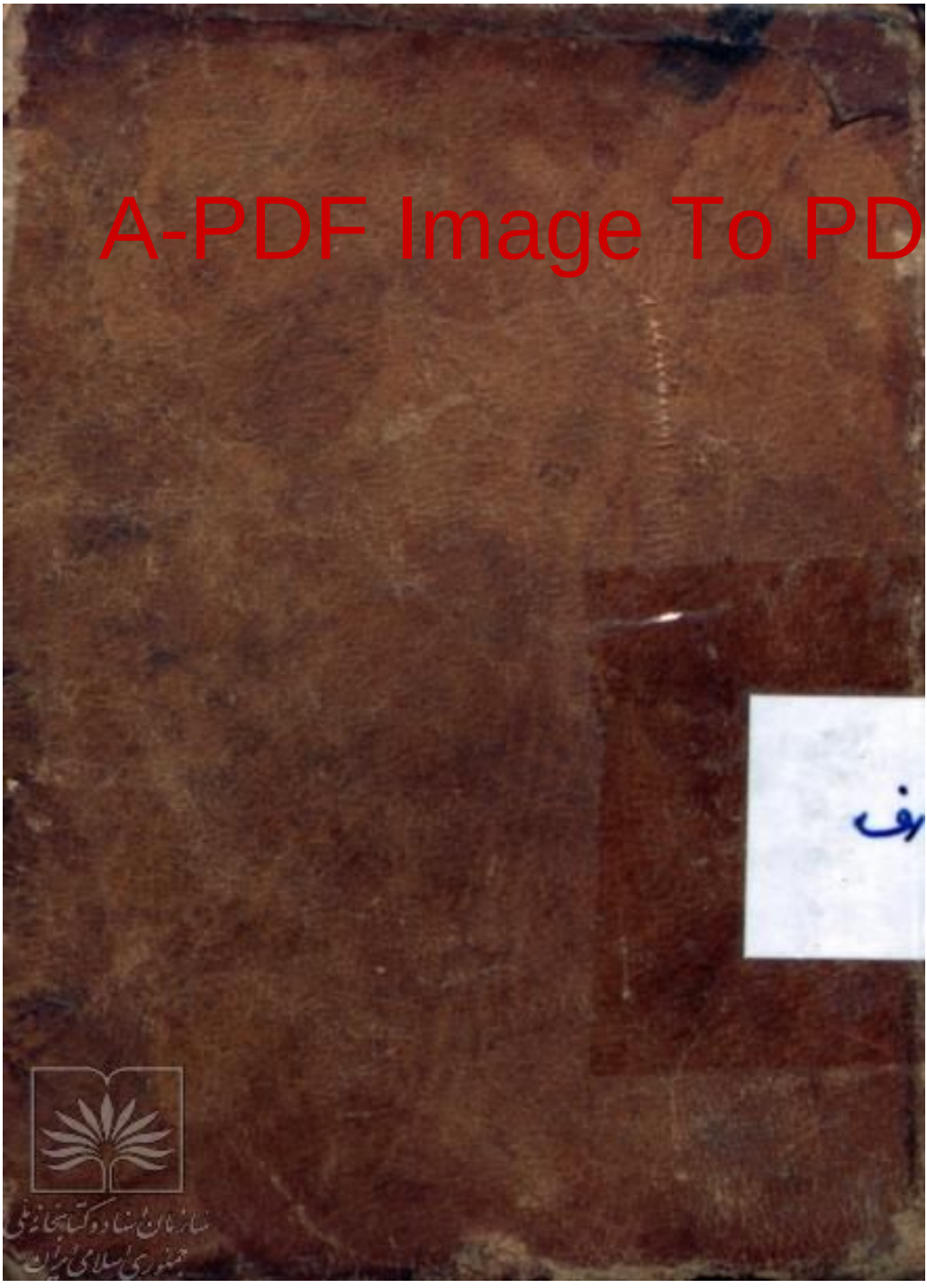
A-PDF Image To PDF



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران





بسم الله

ای پروردگار مستمندانم ترحمی کن فقیرانم

زر بحر خانه بخش محتاجم علاجی ده

ذلیلم نیم مرتبه بخش حسینم طوری

وحوش را خوان نعمتت روزی خوار

وحسینم کائنات از فیض غایتت

بهره بردار این ضعیف را از فیض

جلیت محرومم مفرما و این ناتوان را

شناسه‌ی نسخه‌ی دیجیتال کتابخانه‌ی ملی
جمهوری اسلامی ایران

ای توانائی که بخشش رزق
پرمیه را برایگان داده و معیشت ضرورا
برکف احسان فرما تا مستغنی از دون
تو گردیم و بیک بیاره تو افتیم روی توجوئیم
راه تو پوئیم راز تو گوئیم تو ئی توانا
و مهربان و تو ئی رازق عالمیان

ع . ع

بنیاد فرهنگ ایران
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی


سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان نشر و توسعه کتابخانه‌های
جمهوری اسلامی ایران







سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
جمهوری اسلامی ایران


سازمان نهاد دفتر تحکیم وحدت
جمهوری اسلامی ایران









هو البهیّ الأبهی

ایصاحبان هوش وکوش اول سرکوش

دوست اینست ای بلبل معنوی

جز در گلبن معانی جای مکن زنهای هدهد

سلیمان عشق جز در سبای جانان وطن

مگیر وای عنقای بقا جز در قاف وفا

محل میدیر اینست مکان تو اگر بلامکان
به پرجان بر پری و آهنگ مقام
خود در ایکان نمائی ای دوست
در روضهٔ قلب جز گل عشق مکار و از
دنبل بلبل حب و شوق دست مدار
مصاحبت ابرار را غنیمت دان و از
مرافقت اشرار دست و دل هر دو بردار

ای پسر انصاف

کدام عاشق که جز در وطن معشوق محل
گیرد و کدام طالب که بی مطلوب
راحت جوید عاشق صادق را حیات
در وصالست و موت در فراق
صدرشان از صبر خالی و قلوبشان
از اضطبار مقدس از صد هزار جان
در گذرند و بکوی جانان شتابند

ای پسر روح

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

هر طیر را نظر بر آشیانست و هر بلبلی را
مقصود جمال گل بکر طیور افئدهٔ
عباد که بتراب فانی قانع شده
از آشیان باقی دور مانده اند و
بگلهای بعد توجه نموده از گلهای قرب
محروم گشته اند زهی حیرت و حسرت
و افسوس و دریغ که با بریقی از
امواج رفیق اعلی گذشته نهو از افق

بنیاد فرهنگ ایران

ابهی دور مانده لند

ای پسر حبّ

از نو تا رفرف امتناع قرب و سدرهٔ
ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اوّل
بردار و قدم دیگر بر عالم قدم گذار
در سرادق خلد وارد شو پس بشنو آنچه
از قلم عزّ نزول یافت ❊

ای پسر عزّ

در سپهر قدس چالاک شو و بر
افلاک انس قدم گذار قلب را بصیقل روح
پاک کن و آهنگ ساحت لولاک نما

ای سایهٔ نابود

از مدارج ذلّ و وهم بگذر و بمعارج
عزّ یقین اندر آ چشم حق بکشا تا
جمال مبین بینی و تبارک الله
احسن الخالقین گوئی

ای پسر هوا

برا ستی بشنو که چشم فانی جمال باقی
نشناسد و دل مرده جز بکل پژمرده
مشغول نشود زیرا هر قرینی قرین
خود را جوید و بجنس خود انس گیرد

ای صاحب دو چشم

چشمی بر بند و چشمی بر کشا بر بندیعنی
از عالم و عالمیان بر کشا یعنی بجمال

قدس جانان

ای پسر تراب

کور شو تا جمالم بینی و کر شو تا لحن و صوت
ملیحم را شنوی و جاهل شو تا از علمم
نصیب بری و فقیر شو تا از بحر
غنای لایزالم قسمت پر و ال برداری
کور شو یعنی از مشاهدهٔ غیر جمال من و کر
شو یعنی از استماع کلام غیر من و جاهل

بنیاد فرهنگ ایران

شو یعنی از سوای علم من تا با چشم پاک
و دل طیّب و گوش لطیف بصاحت
قدم در آئی ای پسران من
ترسم که از نغمهٔ ورقافیض نبرده بدیار
خود راجع شوید و جمال کل ندیده باب و کل باز
گردید ای دوستان
به جمال فانی از جمال باقی نگذرید و
به خاکدان ترابی دل مبندید

ای پسر روح

وقتی آید که بلبل قدس معنوی از
بیان اسرار معانی ممنوع شود
و جمیع از نغمهٔ رحمانی و ندای سبحانی
ممنوع گردید

ای گوهر غفلت

دریغ که صد هزار لسان قدسی در
لسانی ناطق و صد هزار معانی غیبی در

لحنی ظاهر و لکن کوشی نه تا بشنود
و قلبی نه تا حرفی بیابد

ای همکنان

ابواب لامکان باز گشته و دیار
جانان از دم عاشقان زینت یافته
و جمیع از این شهر روحانی محروم
مانده اند الا قلیلی و از آن قلیل هم
با قلب طاهر و نفس مقدس مشهود

نکشت الا اقل قلیل

ای اهل فردوس برین

اهل یقین را اخبار نمائید که در فضای قدس قرب رضوان روضهٔ جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل عالمین و هیاکل خلد برین طائف حول او گشته اند پس جهدی نمائید تا بآن مقام در آئید و حقایق اسرار عشق را

شناسنامه نسخه خطی
بنیاد فرهنگ ایران

از شقایق نقش جویند و ز سوسن حکمتهای
بالغهٔ احدیه را از اثمار باقیه اش ملاحظه
نمائید فقرت ابصار الذین هم دخلوا فیه امنین

ای دوستان من

آیا فراموش کرده اید آن صبح صادق
روشنی را که در ظلّ شجرهٔ انیسا که در فردوس
اعظم غرس شده جمیع در آن فضای
قدس مبارک نزد من حاضر بودید

کلمهٔ طیبه تکلم فرمودم و جمیع آن
کلمات را شنیده مدهوش گشتید
و آن کلمات این بود که ای دوستان
رضای خود را بر رضای من اختیار
نه کنید و آنچه برای شما نخواهم هر
گز نخواهید و با دلهای مرده که
با آمال و آرزو آلوده شده نزد من
میائید اگر صدر را مقدس کنید

حال آن صحرا و آن فضا را بنظر در آرید و
بیان من بر همهٔ شما معلوم شود
در سطر هشتم از اسطر قدس که در
لوح پنجم از فردوس است میفرماید

ای مردگان فراش غفلت

قرنها گذشت و عمر گران مایه را
بانتهار سانیده اید و نفس پاکی از
شما بساحت قدس ما نیامد و از انجر

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

شرک مستغرقید و کلمهٔ توحید زبان میرانید مبغوض مرا محبوب
خود دانسته اید و دشمن مرا دوست خود گرفته اید و در ارض من بکمال
خرمی و سرور مشی می نمائید و غافل
از آنکه زمین من از تو بیزار است و
اشیای ارض از تو در گریز اگر فی
الجمله بصر بگشائی صد هزار حزن را

بنیاد فرهنگ ایران

ازاین سرور خوشتر دانی و فنا را
ازاین حیات نیکوتر شری ؟

ای خاک متحرک

من بتو مأنوسم و تو از من مأیوس
سیف عصیان شجرهٔ امید تورا
بریده و در جمیع حال بتو نزدیکم
و تو در جمیع احوال از من دور و من
عزت بی زوال برای تو اختیار

بنیاد فرهنگ ایران

نمودم و تو ذلت بی منتهی برای
خود پسندیدی آخر تا وقت باقی
مانده رجوع کن و فرصت را مگذار

ای پسر عشق

اهل دانش و بینش سالها کوشیدند
و بوصال ذو الجلال فائز نگشتند و عمرها
دویدند و بلقای ذو الجمال نرسیدند
و تو نادویده بمنزل رسیده و نا

طلبیده بمطلب واصل شدی و بعد از
جمیع این مقام و رتبه بحجاب
نفسِ خود چنان محجب ماندی
که چشمت به جمال دوست نیفتاد
و دستت بدامن یار نرسید فتعجبوا
هنالک من ذلک یا اولی الأبصار

ای اهل دیار عشق
شمع باقی را ار یاح فانی احاطه نمودده

وجمال غلام روحانی در غبار تیرهٔ
ظلمانی مستور مانده سلطان سلاطین
عشق در دست رعایای ظلم مظلوم
وحمامهٔ قدسی در دست جغدان
گرفتار جمیع اهل سرادق الهی
وملأ اعلی نوحه وندبه می نمایند وشما
در کمال راحت در ارض مذلت اقامت
نموده اید وخود را از دوستان خالص

محسوب نموده اید فباطل ما اثم تظنون

ای بی وفایان

چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید
و در باطن ذئب اغنام من شده اید
مثل شما مثل ستارهٔ قبل از صبح است
که در ظاهر دری و روشن است و در
باطن سبب اضلال و هلاکت
کاروانهای مدینه و دیار من است

ای بظاهر آراسته و بباطن کاسته

مثل تو مثل آب تلخ صافیست

که کمال لطافت و صفا از او در ظاهر

مشهود شود چون بدست صراف ذائقهٔ

احدیه افتد قطرهٔ از آن را قبول نقد نماید

بلی تجلّی آفتاب در تراب و مرات

هر دو موجود است ولکن از فرقدان

تا ارض فرقدان بلکه فرقی عظیم در میان

ای دوستان لسانی من

قدری تأمّل اختیار کن هر گز شنیده‌ٔ
که یار و اغیار در قلبی بگنجند پس
اغیار را بران تا جانان بمنزل خود در آید

ای بی انصافان

جمیع آنچه در آسمانها و زمین است
برای تو مقرّر داشتم مگر قلوب را
که محلّ جمال و اجلال خود معیّن فرمودم

و تو منزل و محلّ مرا بغیر من گذاشتی
چنانچه در هر زمان که ظهور قدس
من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را
یافت اغیار دید و لامکان بجرم
جانان شتافت مع ذلک ستر نمودم
و ستر نگشودم و خجلت تو را نه پسندیدم

ای جوهر هوا

بسا سحرگاهان که از مشرق لامکان

بمکان تو آمدم و تو را در بستر راحت
بغیر خود مشغول یافتم و چون برق
روحانی بمقام عز سلطانی رجوع
نمودم و در مکامن قرب خود
نزد جنود قدس اظهار ندامتم

ای پسر جود

در بادیه های عدم بودی و ترا بمدد
تراب امریه در عالم ملکیه ظاهر نمودم

وجمیع ذرّات ممکنات وحقایق
کائنات را بر تربیت تو کماشتم ؛
چنانچه قبل از خروج از بطن
ام دو چشمهٔ شیر منیر برای تو مقرّر
داشتم وچشمها برای حفظ تو کماشتم
وحبّ تو را در قلوب القا نمودم
وبصرف جود ترا در ظلّ رحمتم ؛
پروردم وازجواهر فضل ورحمت

بنیاد دایرة المعارف اسلامی

تو را حفظ فرمودم و مقصود از جمیع این
مراتب آن بود که به جبروت باقی
ما درآئی و قابل بخشش های غیبی ما
شوی و تو غافل چون بثمر آمدی از
تمامی نعیم غفلت نمودی و بگمان
باطل خود پرداختی به قسمیکه بالمرة
فراموشم نمودی و از باب دوست
بایوان دشمن مقر یافتی و مسکن نمودی

ای بندهٔ دنیا

در سحرگاهان نسیم عنایت من بر تو
وزید تو را در فراش خفته یافت
و بر حال تو گریست و بازگشت

ای پسر ارض

اگر مرا خواهی جز مرا مخواه و اکرار اراده
جمالم داری چشم از عالمیان بردار
زیرا که ارادهٔ من و غیر من چون آب

سازمان میراث فرهنگی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

واتش در یک دل و قلب نگنجد

ای یگانه بیگانه

شمع دلت برافروخته دست
قدرت منست اورا بباد های مخالف
نفس هوی خاموش بکن و
طبیب جمیع علتهای تو ذکر منست
فراموش منما حبّ مرا سرتاپا
خود کن و چون بسیر وجان

ای اهل رضوان من

نهال محبّت و دوستی شمارا در روضهٔ
قدس رضوان پید ملاطفت غرس
نمودم و بنیسان مرحمت آبش دادم
حال نزدیک بثمر رسیده جهدی
نمائید تا محفوظ ماند و بنار اهل و شهوت نسوزد

ای پسران تراب

حکمای عباد آنانند که تا سمع نیابند لب

نگشایند چنانچه ساقی تا طلب نه
پیمانهٔ ساغر نبخشد و عاشق تا بجمال
معشوق فائز نشود از جان نخروشد
پس باید حبّ های حکمت و علم را در
ارض طلب مبذول دارید و مستور
نمائید تا سنبلات حکمت الٰهی از ذول
برآید نه از کل در سطر اوّل لوح مذکور
و مسطور است و در سرادق حفظ الله

مستور ای بندهٔ من

ملک بیزوال را با نزالی از دست منه
و شاهنشهی فردوس را بشهوتی
از دست مده این است کوثر حیوان
که از معین قلم رحمن بساری کشته طوبی للشاربین

ای پسر روح

قفس بشکن و چون همای عشق بهوای
قدس پرواز کن از نفس بگذر و با

شناسنامه کتابخانه ملی ایران

نفس رحمانی در فضای قدس ربانی سپارام

ای پسر رماد

براحت یومی قانع مشو و از راحت
بی زوال باقیه مگذر و گلشن باقی
عیش جاودان را بگلخن فانی نیرزی
تبدیل منماتن بصحرای خوش جان عروج
کن و از قفس امکان برضوان دلکش لامکان بخرام

ای بندهٔ من

از بند ملک خود را رهائی بخش و از
حبس نفس خود را آزاد کن وقت را
غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر
نه بینی و این زمان را هرگز نیابی

ای فرزند کنیز من

اگر سلطنت باقی بینی البته بکمال
جد از ملک فانی در گذری و لکن بهتر
آن را حکمت هاست و جلوهٔ این را

رموز ما که جز افتدهٔ پاک ادراک ننماید

ای فرزند من

دل را از غلّ پاک کن و بحسد ببساط
قدس احد بخرام

ای دوستان من

در سبیل رضای دوست مشی نمائید
و رضای او در خلق او بوده و خواهد بود
یعنی دوست بی رضای دوست در

پیت او وارد نشود و در اموال او تصرف
ننماید و رضای خود را بر رضای او
ترجیح ندهد و خود را در هیچ امری مقدم
نشمارد فتفکر وا فی ذلک یا اولی الأفکار

ای رفیق عرشی

بد مشنو و بد مبین و خود را ذلیل مکن
و عویل برمیار یعنی بد مکو تا نشنوی
و عیب مرد مرا بزرگ مدان تا عیب

تو بزرگ ننماید و ذلّت نفسی میسند
تا ذلّت تو چهره نکشاید پس با دل پاک
و قلب طاهر و صدر مقدّس و خاطر
منزّه در ایّام عمر خود که اقل از آنی
محسوب است فارغ باشی تا
بفراقت از این جسد فانی به فردوس
معانی راجع شوی و در
ملکوت باقی مقر یابی

وای وای ای عاشقان هوای نفسانی

از معشوق روحانی چون برق گذشته
اید و به خیال شیطانی دل محکم
بسته اید ساجد خیالید و اسم آن را
حق گذاشته اید و ناظر خارید و نام
آن را کل گذارده اید نه نفس فارغی
از شما برآمد و نه نسیم انقطاعی از ریاض
قلوبتان وزید نصایح مشفقهٔ مجنون را

بباد داده اید و از صفحهٔ دل محو نموده
اید و چون بهایم در سبزه زار
شهوت و امل تعیّش می نمائید

ای برادران طریق

چرا از ذکر نگار غافل گشته اید و از
قرب حضرت یار دور مانده اید صرف
جمال در سرادق بی مثال بر عرش
جلال مستوی و شما بهوای خود

بجدال مشغول گشته اید روایح قدسیه
می وزد و نسائم جود در هبوب و کلّ
بزکام مبتلا شده اید و از جمیع
محروم مانده اید زهی حسرت بر شما و
علی الذّین هم یمشون علی اعقابکم و
علی اثر اقدامکم هم یمرّون

ای پسران آمال

جامهٔ غرور از تن برآرید و ثوب تکبّر

از بدن پندارید در سطر ستیم از سطر
بقا که در لوح یاقوتی از قلم خفی ثبت شده است

ای برادران

با یک دیگر مدارا نمائید و از دنیا دل بردارید
به عزت افتخار منمائید و از ذلت
ننگ مدارید قسم به جمالم که کل را از تراب
خلق نمودم و البته بخاک راجع فرمایم

ای پسران تراب

نسخه‌خوان بهشت آدرس کتابخانه ملی
بهشت مرکز اسناد ایران

اغنیارا از نالهٔ سحرگاهی فقرا
اخبار کنید که مبادا از غفلت
به هلاکت افتند و از سدرهٔ دولت
بی نصیب مانند الکرم و السجود من
خصالی فهنیئاً لمن تردی بخصالی

ای سازج هوی

حرص را باید گذاشت و بقناعت
قانع شد زیرا که لازال حریص

بنیاد فرهنگ ایران

محروم بوده و قانع محبوب و مقبول

ای پسر گنیز من

در فقر اضطراب نشاید و در غنا
اطمینان نباید هر فقری را غنا در پی
است و هر غنا را فنا از عقب و
لکن فقر از ماسوی نعمتیست بزرگ
حقیر مشمارید زیرا که در غایت
آن غنای بالله رخ بکشاید و

جمال بنماید و در این مقام معنی
انتم الفقرآء الی الله و الله هو الغنی
چون صبح صادق از افق قلب
عاشق ظاهر و باهر و هویدا و آشکار
شود و بر عرش خدا متمکن گردد و مقر نماید

ای پسران غفلت و هوی

دشمن مرا در خانهٔ من راه داده اید و
دوست مرا از خود رانده اید چنانچه

حب غیر مرا در دل منزل داده اید
بشنوید بیان دوست راو بر
ضوانش اقبال نمائید دوستان
ظاهره نظر بمصلحت خود یک دیگر را
دوست داشته و دارند ولکن
دوست معنوی شمارا لأجل شما
دوست داشته و دارد بلکه مخصوص
هدایت شما بلایای لاتحصی قبول

فرموده بچنین دوست جفا نکنید
وبکویش نشتابید این است شمس
کلمهٔ صدق ووفا که ازافق اسم مالک
اسمآء اشراق فرمود ان
افتحوا ابوابکم لاصغآء کلمة الله المهیمن القیوم

ای مغروران باموال فانیه

بدانید که غنا سدیست محکم میان
طالب ومطلوب وعاشق ومعشوق

هر کز غنی بر مقر قرب وارد نشود و
بمدینهٔ رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیلی
پس نیکوست حال آن غنی که
غنا از ملکوت جاودانی منعش
ننماید و از دولت ابدی محرومش
نکرداند قسم باسم اعظم که نور آن غنی
اهل آسمان را روشنی بخشد
چنانچه شمس اهل زمین را

ای غنیای ارض

فقرا امانت منند در میان شما پس
اما شما را درست حفظ نمایید و براحت
نفس خود تمام نپردازید

ای فرزند هوا

از آلایش غنا پاک شو و با کمال
آسایش در افلاک فقر م قدم گذار
تا خرم بقا از عین فنا بپاشامی

شناسنامه پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ای پسر من

صحبت اشرار غم بیفزاید و مصاحبت
ابرار رنگ دل بزداید من اراد ان
یانس مع الله فلیأنس مع احبائه
و من اراد ان یسمع کلام الله فلیسمع
کلمات اصفیائه

زینهار ای پسر خاک

با اشرار الفت مگیر و موانست مجو که

مجالست اشرار نور جان را بنار حسبان
تبدیل نماید

ای پسر کنیز من

اگر فیض روح القدس طلبی با احرار
مصاحبت نمو که ابرار جام باقی از
کف ساقی خلیفه نوشیده اند و قلب
مردگان را چون صبح صادق
زنده و منیر و روشن نماید ؛

ای غافلان

گمان مبرید که اسرار قلوب مستور است
بلکه یقین بدانید که بخط جلی مسطور کشته
در پیش گاه حضور مشهود

ایدوستان

براستی میگویم که جمیع آنچه در قلوب
مستور نموده اید نزد ما چون روز
واضح وظاهر وهویدا است ولکن ستر

آن را سبب جود و فضل ماست نه
استحقاق شما ای پسر انسان
شبنمی از ژرف دریای رحمت خود
بر عالمیان مبذول داشتم واحدی
را مقبل نیافتم زیرا که کل از خمر
لطیف توحید بماء کشیف تشبث
اقبال نموده اند و از کأس جمال
فانی قانع شده اند فبئس ما هم یقنعون

ای پسر خاک

از خمر بی مثال محبوب لایزال چشتم
میوش و بخسر کدرهٔ فانیه چشم مکشا
از دست ساقی احدیه کأوس باقیه
برگیر تا همه هوش شوی و از
سر دوش غیب معنوی شنوی

بگوای پست فطرتان

از شراب باقی قدسِ چرا با آب فانی

رجوع نموده اید

بگو ای اهل ارض

براستی بدانید که بلای ناگهانی شمارا درپی
است وعقاب عظمی ازعقب کمان
میرسد که آنچه را مرتکب شده اید از نظر
محو شده قسم بجمالم که در الواح زبرجدی
از قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت گشته

ای ظالمان ارض

کتابخانه ملی ایران

از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد
نموده ام که از ظلم احدی نگذرم و این
عهدیست که در لوح محفوظ محتوم
داشتم و بخاتم عز مختوم نمودم

ای عاصیان

بردباری من شما را جری نموده و صبر
من شما را بغفلت آورده که در سبیل
های مهلک خطرناک بر مراکب نار

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

نفس بی باک میرانید کویا مرا غافل
شمرده اید و یا بی خبر انکاشته اید

ای مهاجران

لسان مخصوص ذکر منست بغیبت
میالائید و اکر نفس ناری غلبه نماید
بذکر عیوب خود مشغول شوید نه بغیبت
خلق من زیرا که هر کدام از شما بنفس خود
ابصر و اعرف اند از نفوس عباد من

ای پسران وهم

بدانید چون صبح نورانی از افق قدس
صمدانی بر دمد البته اسرار و اعمال
شیطانی که در لیل ظلمانی معمول شده
ظاهر شود و بر عالمیان هویدا گردد

ای کیاه خاک

چگونه است که با دست آلوده بشکر
مباشرت جامهٔ خود ننمائی و با دل

آلوده بکثافت شهوت و هوی معاشرم
راجوئی و بمالک قدس راه خواهی
هیهات عمّا اشتهم تریدون

ای دوستان

کلمهٔ طیّبه و اعمال طاهرهٔ مقدّسه بسمآء
عزّ احدیّه صعود نماید جهد کنید تا اعمال
از غبار ریا و کدورت نفس و هوی پاک
شود و بساحت عزّ قبول در آید چه که

بنیاد فرهنگ ایران

عنقریب صرافان وجود در پیشگاه حضور
معبود جز تقوی خالص نپذیرند و غیر
عمل پاک قبول ننمایند اینست آفتاب
حکمت و معانی که از افق فم مشیت
ربانی اشراق فرمود طوبی للمقبلین

ای پسر عیش

خوش ساحتیست ساحت هستی اگر
اندر آئی و نیکو بساطیست بساط باقی

اگر از ملک فانی برتر خرامی ومیل است
نشاط هستی اگر ساغر معانی از ید غلام
ابهی بپاشامی اگر باین مراتب فائز
شوی از نیستی وفنا ومحنت وخطا فارغ شوی

ای دوستان من

یاد آورید آن عهد را که در جبل فاران
در بقعهٔ مبارکهٔ رمان واقع شده با من
نموده اید واهل ملأ اعلی و اصحاب مدین

بقرار بر آن عهد گواه گرفتم و حال احدی
را بر آن عهد قائم نمی بینم البته غرور
و نافرمائی آن را از قلوب محو نموده
بقسمیکه اثری از آن باقی نمانده و من
دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتم ای
بندهٔ من مثل تو مثل سیف پر جوهریست
که در غلاف تیره پنهان باشد و باین
سبب قدر او بر جوهریان مستور ماند

پس از غلاف نفس و هوی پیرون آی
تا جوهر تو بر عالمیان هویدا و روشن آید

ای دوست من

تو شمس سماء قدس منی خود را بکسوف
دنیا میالای حجاب غفلت را حرق
کن تا بی پرده و حجاب از خلف سحاب
بدر آئی و جمع موجودات را به خلعت
هستی بیارائی ای ابنای غرور

بسلطنت فانی ایامی از جبروت
باقی من گذشته اید و خود را با سباب
زرد و سرخ می آرائید و بدین سبب
افتخار می نمائید قسم بجمالم که جمیع را
در خیمهٔ یک رنگ تراب در آورم و همهٔ
این رنگهای مختلفه را از میان بردارم
مگر کسانیکه برنگ من در آیند و آن
تقدیس از همهٔ رنگها ست ۞

ای ابنای غفلت

پیادشاهی فانی دل مبندید و مسرور مشوید
که مثل شما مثل طیر غافلیست
که بر شاخهٔ باغی در کمال اطمینان
بسر آید و بغتتهً صیاد اجل او را بچنگ
انداز د و دیگر از نغمه و هیکل و رنگ
او اثری باقی نماند پس پند گیرید
ای بنده کان هوے

ای فرزند کنیز من

لازال هدایت باقوال بوده واین زمان
بافعال گشته یعنی باید جمیع افعال ما
درهیکل انسانی ظاهر شود چه که اقوال
کل شریکند ولکن افعال پاک ومقدس
مخصوص دوستان ماست پس بجان
سعی نمائید تا بافعال از جمیع ناس ممتاز
شوید کذلک نصحناکم فی الواح

قدس منیر

ای پسر انصاف

درلیل جمال هیکل بقا از عقبهٔ زمردی
وفا بسدرهٔ منتهی راجع شد و
کریست کریستنی که جمیع ملأ
عالیین و کروبین از نالهٔ او کریستند
و بعد از سبب نوحه وندبه استفسار
شد مذکور داشت که حسب الأمر در

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عقبهٔ وفا منتظر ماندم و رایحهٔ وفا
از اهل ارض نیافتم و بعد آهنگ رجوع
نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسیهٔ چند
در دست کلاب ارض مبتلا شده اند در
این وقت حوریهٔ الهی از قصر روحانی
بی ستر و حجاب دوید و سئوال از
اسامی ایشان نمود و جمیع مذکور شد
الا اسمی از اسماء و چون اصرار رفت

حرف اوّل اسم از لسان جاری شد
اهل غرفات از مکان عزّ خود بیرون
دویدند و چون بحرف دویم رسیدند جمیع
بر تراب ریختند در این وقت ندا از یمن
قرب رسید زیاده بر این جائز نه انا
کنا شهداء علی ما فعلوا و حینئذ کانوا ان
یفعلون ❊ ای فرزند کنیز من ❊
از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش

واز مشرق بیان سبحان اشراق انوار
شمس تبیان من غیر ستر و کتمان مشاهده
نما تخمهای حکمت لدنیه را در ارض طاهر
قلب بپفشان و بآب یقین آبش
ده تا سنبلات علم و حکمت من سر
سبز از بلدهٔ طیبه انبات نماید

ای پسر هوی

تا کی در هوای نفس طیران نمائی

عنایت فرمودم تا در هوای قدس
معانی پرواز نمائی نه در فضای وهم
شیطانی شانه مرحمت فرمودم تا
گیسوی مشکینم شانه نمائی نه گلویم
بخراشی ای بندهٔ کان من
شما اشجار رضوان منید باید با ثمار
بدیعهٔ منیعه ظاهر شوید تا خود و
دیگران از شما منتفع شوند لذا

کل لازم که بصنایع و اکتساب مشغول
شوند اینست اسباب غنا یا اولی
الأسباب و ان الأموره معلقه ٭
باسبابها و فضل الله یغنیکم بها و اشجار
بی ثمار لایق نار بوده و خواهد بود ٭

ای بندهٔ من

پستترین ناس نفوسی هستند که بی
ثمر در ارض ظاهر ند و فی الحقیقه از

اموات محسوبند بلکه اموات از آن
نفوس معطلهٔ مهملهٔ ارجح عند الله

مذکور ای بندهٔ من

بهترین ناس آنانند که باقتراف
تحصیل کنند و صرف خود و ذوالقربی
و فقرای ارض نمایند حبّاً لله رب
العالمین عروس معانی بدیعه که
ورای پرده های سپان مستور و پنهان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

بود بعنایت الٰهی و الطاف ربانی چون
شعاع منیر جمال دوست ظاهر
و هویدا شد شهادت میدهم ای
دوستان که نعمت تمام و حجت
کامل و برهان ظاهر و دلیل ثابت
آمد دیگر تا همت شما از سبای
انقطاع چه ظاهر نماید
و کذلک تم النعمة علیکم و

علی من فی السموات والأرضین

والحمد للہ رب

العالمین

هو البهی الأبهی

هذا ما نزل من جبروت العزة

بلسان القدرة والقوة علی النبیین

کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران

من قبل و انا اخذنا جواهره و قمصنا
قميص الاختصار فضلا على الاجبا
ليوفوا بعهد الله و يؤدوا امانته
في انفسهم و ليكونن بجوهر التقى في
ارض الروح من الفائزين

يا ابن الروح

في اول القول املك قلبا جيدا
حسنا منيرا لتملك ملكا دائما

باقیاً ازلاً قدیماً

یا ابن الروح

احبّ الاشیآء عندی الانصاف لا
ترغب عنه ان تکن الیّ راغبا ولا
تغفل منه لتکون لی امینا وانت
توفق بذلک ان تشاهد الاشیآء
بعینک لا بعین العباد وتعرفها
بمعرفتک لا بمعرفة احد فی البلاد

جمهوری اسلامی ایران

فکّر فی ذلک کیف ینبغی ان تکون
ذلک من عطیّتی علیک وعنایتی
لک فاجعله امام عینیک ۞

یا ابن الانسان

کنت فی قدم ذاتی وازلیّة
کینونتی عرفت حبّی فیک
خلقتک والقیت علیک مثالی
واظهرت لک جمالی

یا ابن الانسان

احببت خلقک فخلقتک فاحببنی
کی اذکرک وفی روح الحیوة اثبتک

یا ابن الوجود

احببنی لأحبک ان لم تحبنی لن
احبک ابداً فاعرف یا عبد

یا ابن الوجود

رضوانک حبی وجنتک وصلی

بنیاد فرهنگ ایران
جمهوری اسلامی ایران

فادخل فيها و لا تصبر هذا ما قدّر لک
فی ملکوتنا الأعلی و جبروتنا الأسنی

یا ابن البشر

ان تحبّ نفسی فاعرض عن نفسک
و ان ترد رضائی فاغمض عن ر
ضائک لتکون فی فانیاً و اکون فیک باقیا

یا ابن الرّوح

ما قدّر لک الرّاحة الاّ باعراضک عن

نفسک واقبالک بنفسی لأن ینبغی
ان یکون افتخارک باسمی لا باسمک
واتکالک علی وجهی لا علی وجهک
لأنی وحدی احب ان اکون [illegible] یا
فوق کل شئ

یا ابن الوجود

حیّ حصنی من دخل فیه نجی ومن اعرض
غوی وهلک

يا ابن البيان

حصني انت فادخل فيه لتكون
سالما حبي فيك فاعرفه منك
لتجدني قريبا

يا ابن الوجود

مشكوتي انت ومصباحي فيك
فاستنر به ولا تفحص عن غيري
لاني خلقتك غنيا وجعلت النعمة

علیک بالغنة

یا ابن الوجود

صنعتک بایادی القوة وخلقتک
بانامل القدرة واودعت فیک جوہر
نوری فاستغن بہ عن کل شئ لان
صنعی کامل وحکمی نافذ لا تشک فیہ
ولا تکن فیہ مریبا

یا ابن الروح

بنیاد فرهنگ ایران و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

خلقتك غنيا كيف تفتقر و صنعتك
عزيزا بم تستذل و من جوهر العلم
اظهرتك لم تستعلم عن دونى و
من طين احببت عجنتك كيف تشتغل
بغيرى فارجع ابصر اليك لتجدنى
فيك قائما قادرا مقتدرا قيوما

يا ابن الانسان

انت ملكى و ملكى لا يفنى كيف تخاف

فنائک وانت نوری ونوری لاتطفئ
کیف تضطرب من اطفائک وانت
بهائی وبهائی لایغشی وانت قمیصی
وقمیصی لایبلی فاسترح فی حبک ایای
لکی تجدنی فی الأفق الأعلی

یاابن البیان

وجنبه بوجهی واعرض عن غیری لأن
سلطانی باق لایزول ابداً وملکی

بنیاد فرهنگ ایران

دائم لایحول ابدا وان تطلب سوائ
لن تجد لو تفحّص فی الوجود سرمدًا ازلاً

یا ابن النّور

انس دونی وآنس بروحی هذا من
جوهر امری فاقبل الیه

یا ابن الانسان

الف بنفسی عن دونی ولا تطلب
معینًا سوائ لأنّ ما دونی لن یکفیک ابدًا

يا ابن الروح

لا تطلب مني مالا نحبه لنفسك ثم ارض
بما قضينا لوجهك لأن ما
ينفعك هذا ان تكن به راضيا

يا ابن المنتظر الاعلى

اودعت فيك روحا مني لتكون
چيناً لي لم تركتني وطلبت محبوباً سواي

يا ابن الروح

بنیاد فرهنگ پهلوی و دکتر فرهنگ
جشن سده کهنسالی ایران

حقّی علیک کبیر لا ینسی و فضلی بک
عظیم لا یغشی و جنّتی فیک موجود لا
یغطی و نوری لک مشهود لا یخفی

یا ابن البشر

قد رتّ لک من الشجر الأبهی الفواکه
الأصفی کیف اعرضت عنه و ر
ضیت بالّذی هو ادنی فارجع الی
ما هو خیر لک فی الأفق الأعلی

يا ابن الروح

خلقتك عالياً جعلت نفسك دنية

فاصعد الى ما خلقت له

يا ابن العماء

ادعوك الى البقاء وانت تبتغي

الفناء بم اعرضت عما نحب واقبلت

الى ما تحب

يا ابن الانسان

لاتتعدّ عن حدّك و لاتدّع مالا ينبغي
لنفسك اسجد لطلعة ربّك ذي القدرة
والاقتدار يا ابن الروح
لاتفتخر على المسكين بافتخار نفسك
لأنّي امشي قدّامه واراك في سوء
حالك والعن عليك الى الأبد

يا ابن الوجود

كيف نسيت عيوب نفسك و

اشتغلت بعیوب عبادی من
کان علی ذلک فعلیه لعنتی

یا ابن الأنسان

لاتنفس بخطأ احد مادمت خاطئا و
ان تفعل بغیر ذلک ملعون انت و انا
شاهد بذلک

یا ابن الروح

ایقن بان الذی یأمر الناس بالعدل

ويرتكب الفحشآء في نفسه انه ليس مني
ولو كان على اسمي يا ابن الوجود
لا تنسب الى نفس مالا تحبه لنفسك ولا تأتي
مالا تفعل هذا امري عليك فاعمله

يا ابن الانسان

لا تحرم وجه عبدي اذا سئلك في شيء
لان وجهه وجهي فاخجل مني ٭

يا ابن الوجود

حاسب نفسك فی کل یوم من قبل
ان تحاسب لأن الموت یأتیک بغتة
وتقوم علی الحساب فی نفسک ٭

یا ابن العماء

جعلت لک الموت بشارة کیف تحزن
منه وجعلت النور لک ضیاء کیف تحتجب عنه

یا ابن الروح

بشارة النور ابشرک فاستبشر به و

الی مقر القدس ادعوک تحصن فیه
لتستریح الی ابد الأبد

یا ابن الروح

روح القدس یبشرک بالأنس کیف
تحزن و روح الأمر یؤیدک علی الأمر
کیف تحتجب و نور الوجه یمشی قدامک کیف
تضل

یا ابن الأنسان

لا تحزن الا فی بعدک عنا و لا تفرح الا

فی قربک بناد الرجوع الینا

یا ابن الانسان

افرح بسرور قلبک لتکون قابلاً

للقائی ومرآتاً لجمالی

یا ابن الانسان

لا تعز نفسک عن جمیل ردائی ولا

تحرم نصیبک من بدیع حیاضی

لئلا یأخذک الظمأ فی سر مدیة ذاتی

يا ابن الوجود

اعمل حدودی حبّاً لی ثمّ انّه نفسک
عمّا تهوی طلباً لرضائی

يا ابن الانسان

لاتترک اوامری حبّاً بجمالی ولا
تنس وصایای ابتغآء لرضائی

يا ابن الانسان

ارکض فی برّ العمآء ثم اسرع فی المیدان

السّماء لن تجد الرّاحة الّا بالخضوع
لأمرنا و التّواضع لوجهنا

يا ابن الأنسان

عظّم امری لأظهر علیک من اسرار
العظم و اشرق علیک بانوار القدم

يا ابن الأنسان

کن لی خاضعاً لأکون لک متواضعا
و کن لأمری ناصراً لتکون فی الملک منصورا

یا ابن الوجود

اذکرنی فی ارضی لأذکرک فی سمائی

لتقر به عینک و تقر به عینی

یا ابن العرش

سمعک سمعی فاسمع به و بصرک

بصری فابصر به لتشهد فی سرّک

لی تقدیسا علیا لأشهدلک فی نفسی

مقاما رفیعا

یا ابن الوجود

استشهد فی سبیلی راضیاً عنی و
شاکراً القضائی لتستریح معی فی
قباب العظمة خلف سرادق العزة

یا ابن الأنسان

فکر فی امرک و تدبر فی فعلک اتحب
ان تموت علی الفراش او تستشهد
فی سبیلی علی التراب و تکون مطلع امری

ومظهر نوری فی اعلی الفردوس فانصف یا

عبد یا ابن الأنسان

وجمالی تحضب شعرک من دمک

لکان اکبر عندی عن خلق الکونین

وضیآء الثقلین فاجهد فیه یا عبد

یا ابن الأنسان

لکل شئ علامة علامة السحاب الصبر

فی قضائی والأصطبار فی بلائی

یا ابن الانسان

المحب الصادق یرجو البلآء کرجآء
العاصی الی المغفرة والمذنب الی الرحمة

یا ابن الانسان

ان لایصبک البلآء فی سبیلی کیف
تسلک سبل الراضین فی رضائی و
ان لاتمسک المشقة شوقا للقائی
کیف یصیبک النور حبا لجمالی

کتابخانه

یا ابن الانسان

بلائی عنایتی ظاهره نار و نقمة و باطنه
نور و رحمة فاستبق الیه لتکون نوراً
ازلیاً و روحاً قدمیاً و هو امری فاعرفه

یا ابن البشر

ان اصابتک نعمة لا تفرح بها و ان
تمسّک ذلة لا تحزن منها لأنّ
کلتیهما تزولان فی حین و تبیدان فی وقت

بنیاد فرهنگ ایران و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

يا ابن الوجود

ان يمسّك الفقر لاتحزن لأنّ سلطان
الغنى ينزل عليك فى الايّام ومن
الذلّة لاتخف لأنّ العزّة نصيبك فى الزمان

يا ابن الوجود

ان تحبّ هذه الدّولة الباقية الأبديّة
وهذه الحيوة القدّميه الأزليّة
فاترك هذه الدّولة الفانية الزّائلة

مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی بنیاد دائرة المعارف اسلامی

يا ابن الوجود

لا تشتغل بالدّنيا لأنّ بالنّار تمتحن الذّهب
وبالذّهب تمتحن العباد ❊

يا ابن الأنسان

انت تريد الذّهب و انا اريد تنزيهك
عنه وانت عرفت غناء نفسك
فيه وانا عرفت الغنا في تقديسك
منه وعمري هذا علمي وذلك ظنّك

بنیاد فرهنگ اسلامی نیاوران

کیف یجتمع امری مع امرک ❊

یا ابن الأنسان

انفق مالی علی فقرائی لتستفق فی السماء من کنوز عزّ لا تفنی وخزائن مجدلا تبلی ولکن وعمری انفاق الروح اجمل لو تشاهد بعینی ❊

یا ابن البشر

هیکل الوجود عرشی نظفه عن کلّ

شيئ لأستوائي به و استقراري عليه

يا ابن الوجود

فؤادك منزلي قدسه لنزولي ورحك

منظر طهره لظهوري

يا ابن الأنسان

اخل يدك في جيبي لأرفع رأسي

عن جيبك مشرقا مضيئا ٭

يا ابن الأنسان

بهره‌برداری از این کتاب آزاد است

یا ابن الانسان

اصعد الی سمائی لکی تری و صالی
لتشرب من زلال خمر لا مثال و
کوب مجد لا زوال

یا ابن الانسان

قد مضی علیک ایام و اشتغلت فیها
بما تهوی به نفسک من الظنون و الاوهام
الی متی تکون راقداً علی بساطک

ارفع رأسك عن النوم ان الشمس
ارتفعت فی وسط الزوال لعل
تشرق علیک بانوار الجمال

یا ابن الانسان

اشرق علیک النور من افق الطور و نفخت
روح السنا فی سیناء قلبک فافرغ
نفسک عن الحجبات و الظنونات
ثم ادخل علی البساط لتکون قابلا

للبقاء ولا ئقاً للقاء كيلا يأخذك موت
ولا نصب ولا لغوب

يا ابن الأنسان

ازليتي ابداعي ابدعتها لك فاجعلها
رداء لهيكلك واحديتي احداثي
اخترعتها لأجلك فاجعلها قميص نفسك
لتكون مشرق قيوميتي الى الأبد

يا ابن الأنسان

عظمتی عطیّتی الیک وکبریائی رحمتی
علیک وما ینبغی لنفسی لایدرکه احدٌ
لن تحصیه نفس قد اخزنته فی خزائن
سرّی وکنائز امری تلطّفا لعبادی

وترحّما لخلقی

یا ابناء الهویّة فی الغیب

ستمنعون عن حبّی وتضطرب النفوس
من ذکری لأنّ العقول لن تطیقنی

والقلوب لن تسعنی

یا ابن الجمال

وروحی وعنایتی ثمّ رحمتی وجمالی

کلّ ما نزّلت علیکّ من لسان القدرة

وکتبته بقلم القوّة قد نزّلناه علی

قدرکّ وسحنکّ لا علی شانی وسحنی

یا ابنآء الأنسان

بل عرفتم لم خلقناکم من تراب

واحد لئلا يفتخر احد على احد وتفكروا في
كل حين في خلق انفسكم ينبغي كما
خلقناكم من شئ واحد ان تكونوا
كنفس واحدة بحيث تمشون على
رجل واحدة وتأكلون من فم واحد
وتسكنون في ارض واحدة حتى تظهر من كينونكم
واعمالكم وافعالكم آيات التوحيد
وجواهر التجريد هذا نصحي عليكم ما ملأ

الأنوار فانتصحوا منه لتجدوا ثمرات
القدس من شجر عز منيع

یا ابناء الروح

اشم خزائنی لأن فیکم کنزت لئالی
اسراری وجواهر علمی فاحفظوها لئلا
یطلع علیها اغیار عبادی واشرار خلقی

یا ابن من قام بذاته فی ملکوت نفسه
اعلم بانی قد ارسلت الیک روایح

القدس کلّها و تمت القول علیک و
اکملت النّعمة بک و رضیت لک ما
رضیت لنفسی فارض عنی ثمّ اشکر لی

یا ابن الانسان

اکتب کلّ ما القینا الیک من مداد
النّور علی لوح الرّوح و ان لن تقدر
علی ذلک فاجعل المداد من جوهر الفؤاد
و ان لن تستطیع فاکتب من المداد

الذی سفک فی سبیلی انه احلی

عندی عن کل شیی لثبت

نوره الی الأبد

سید عبد العاصی بنده جان نثار

فانی جلال ابن حاجی محمد علی

۲۶ میلانی ۱۳

۱۶ شهر ربیع الآخر روز یک شنبه


سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هو السلطان العليم الحكيم

هذه ورقة الفردوس تغنى على افنان

سدرة البقا بالحان قدس طيب و

يبشر المخلصين الى جوار الله و

المتوجهين الى ساحة قرب كريم

ويخبر المنقطعين بهذا النباء الذى

فصل من نباء الله الملك العزيز

الفريد وهدى المجبين الى

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مقعد القدس ثم هذا المنظر المنير

قل ان هذا المنظر الاكبر الذی سطر

فی الواح المرسلین وبه یفصل

الحق عن الباطل ویفرق کل امر

حکیم قل انه لشجر الروح الذی

اثمر بفضل الله المقتدر العظیم

ان یا احمد فاشهد بانه لا اله الا

هو السلطان المهیمن العزیز القدیر

والّذی ارسله باسم علی من حقّ من عنده الله

وانّا کلّ به لمن العاملین قل یا قوم

قد تبعوا احدود الله الّتی فرضت فی البیان

من لدن عزیز حکیم قل انّه السلطان

الرّسل وکتابه لامّ الکتاب ان انتم

من العارفین کذالک یذکرکم الورقائی

بذا السجن وما علیه الّا البلاغ المبین

فمن شاء فلیعرض عن هذا النصح

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

فمن شاء فليتخذ الى ربه سبيل قل يا قوم ان تكفروا
بهذه الآيات فبای حجة امنتم بالله من قبل بالحق
بها يا ملأ الكاذبين لا فوالذی نفسی بيده لن تقدروا
ان يستطيعوا وليكون بعضهم لبعض ظهيرا ان يا
احمد لا تحزن فضلی قد غيبتك ثم فی آيات ثم
كربتی وغربتی فی هذا السجن البعيد وكن مستقيما
فی امری بحيث لن يحزنك قلبك ولو يسوف الاعداء
ويمنعك كل من فی السموات والارضين
وكن كشعلة النار علی الاعداء وكوثر التقاء للاحباء

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

تكن من المبتئسين وان يمسسك الخزن في سبيلي او لذلة
لاجل اسمي لا تضطرب فتوكل على الله ربك وربت
آبائك الاولين لان الناس يمشون في سبيل الموت
وليس لهم من نصير غير الله بعينهم او سميع غيره
باذانهم كذلك اشهدناهم ان انتم من الشاهدين
كذلك حالت الظنون بينهم وقلوبهم وتمنعهم
عن سبيل الله العلي العظيم وانك انت اليقين في
ذاتك بان الذي اعرض عن هذا الجمال فقد
اعرض عن كل الرسل من قبل ثم استكبر على الله

سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ازل الآزال الی ابد الابدین فاحفظ یا الٰهی
هذا اللوح ثم اقرنه فی ایامک ولا تکن
الصابرین فان الله قد قدر لقاء ثنها
اجر مائة شهید ثم عبادة الثقلین کذالک
نثنا علیک بفضل من عندنا ورحمة
من لدنا لتکون من الشاکرین فی امر الله
من کان فی شدة لا حزن ولا تقیة

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

هذا اللوح لصدق مبين يرض الله خزنه
ويكشف ضره وفرج كربه دانه لهو
الرحمن الرحيم وانه رب العالمين
ثم ذكر من لدنا كل من سكن في مدينة الله
الملك الجميل من الذين آمنوا بالله
و باليوم الذي يبعث الله في يوم القيامة و
كان على مناهج الحق لمن الصالحين .

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

قال الله عز من قائل من شرب

الا فیون فلیس منی از مصدر

جلال الهی است

۲۱ شهر جمادی الاولی

۱۳۲۳

گلک

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران






سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران